

با گریه گفتم: شهرم خونم پیش پدر و مادرم تا از دست تهمتای تو راحت بشم.

بعدم زدم زیر دستش و با سرعت رفتم که دوباره دستمو محکم گرفت :

حق نداری جایی بری مگه کشکه؟

خدمتکارا اومدن بیرون و شهیاد رو پله ها ایستاده بود و همه به ما نگاه میکردن. با اشک و عصبانیت جواب دادم:

حق من و تو تعیین نمیکنی شاهرخ. من نسبت به تو تعهدی ندارم.

بلند تو چشمام زل زد:

تو زن منی ایسان یادت که نرفته؟

با پوزخند تلخی جواب دادم:

حرفت چندتا آیه ست؟ من راضی نیستم الان باطل شد.

پشت دستی به دهنم زد که هین خدمتکارا و اعتراض شهیاد بلند شد و من دستمو با بغض گرفتم جلوی دهنم.

غرید:

خفه شو. غلط میکنی راضی نیستی! اسمم روته ایسان زر زر الکی نکن.

با جیغ و گریه جوابشو دادم:

\_چه تعهدی بهت دارم که وایسم و به ته‌ماتات گوش کنم؟ مگه وجود یه آیه باعث میشه تو بهم ته‌مت بزنی؟ اصلاً پدرمی؟ برادرمی؟ چیمی؟

به جنون رسید و شونه هامو توی دستش گرفت و محکم تکون داد و عریده زد:  
\_عاشقتم، میفهمی؟ نه پدرتم نه برادرت من عشقتم فهمیدی؟ عشقت.

با حیرت نگاهش کردم، چی گفت؟ عا..عاشقمه؟ یعنی الان ابرار علاقه کرد؟ ضربان قلبم رفت هوا و روبروی هم من با تعجب و چشمای اشکی و اون باخیم غلیظ بهم خیره بودیم.

با حیرت نگاهش کردم که با همون اخمش و فک چفت شدش غرید:  
\_برگرد تو اتاق.

با گیجی و بغض دو قدم عقب رفتم که انگار تحملش تموم شد و یه دستشو انداخت دور پام و یه دستش و انداخت پشت کمرم و بلندم کرد که جیغی کشیدم.

با افتادنم روی دوشش و قرار گرفتن دستش روی کمرم با ترس داد زدم:  
\_شاهرخ داری چیکار میکنی لعنتی؟ بزارم زمین وای توروخدا نکن میترسم.

بی توجه رفت سمت پله ها و من سریع به لباس شهیاد چنگ زدم تا مانع رفتنش بشم و شاهرخ با تحکم گفت:

\_دستشو بنداز شهیاد.

شهیاد با خنده نگاهم کرد: چشم خان داداش.

دستمو بزور ازاد کرد و بعدم برای بای ای کرد که از حرص فحشی بهش دادم و اون بلند خندید.

از خجالت نمیتونستم به خدمتکارا نگاه کنم معلوم نبود الان چیا میگن پشتم پس سعی کردم دهنمو ببندم تا بیشتر ابروریزی نشه.

با عصبانیت اویزون بودم و دیدم در و باز کرد و رفت تو اتاق بعدم با لگد بست. پرتم کرد روی تخت که بخاطر فنرش پریدم و دوباره افتادم روش.

با حرص داد زدم: هوو چته وحشی؟

با عصبانیت تو صورتم داد زد: تو غلط میکنی حرف از رفتن میزنی.

منم داد زدم: توهم غلط میکنی سر من داد میزنی!

محکم فکمو گرفت:

\_زمنی میتونم داد میزنم سرت حرفیه؟

سعی کردم دستشو تکون بدم و با چشمای تیز نگاهش کردم:

\_ غلط کردی زخم زخم نکن شاهرخ من خودم دفاع بلام میزنم لهت میکنم.

اخم داشت ولی چشمات خندیدن:

\_ یکبار دیگه حرف از رفتن بزن دمار از روزگارت در میارم.

با چشمایی براق بهش خیره شدم:

\_ چیکارمی؟

غرید: تو سالن نشیدی چی گفتم؟

با پرویی از قصد گفتم: نه نشنیدم. جواب قانع کننده بهم ندادی.

هولم داد که خوردم به تاج تخت و خم شد روم:

\_ جواب قانع کننده تر از اونیه که گفتم؟

\_ چی گفتی مگه؟

با عصبانیت و کلافگی گفت: نشنیدی چی گفتم بهت؟

با لجبازی جواب دادم: نه!

خم شد توی صورتم و لباسو چسبوند به گونم و گفت: گفتم عاشقتم. عاشق، دل بستم

بهت، حالا خیالت راحت شد؟

خیره شدم به چشمای سبزش و بغض کردم: نه راحت نشد بزار برم.

با حالت عصبی داد زد:

\_کجا بری؟ کجا؟ ها؟ نمیفهمی؟ میگم عاشقتم.

با عجز نگاهش کردم که شوکه نگاهم کرد:

\_ت..تو دوسم نداری نه؟

با تعجب گفتم: چی؟

عقب رفت و نیشخند تلخی زد: تو بهم حسی نداری تو دلت جای دیگست تو...تو

بی طاقت دستامو دور گردنش حلقه کردم و لبامو به لباش چسبوندم و با ولع

بوسیدمش.

کم کم دستاش دور کمرم حلقه شد و با لذت لبامو به دهن گرفت و همراهیم کرد با

عشقی وصف نشدنی لباشو میبوسیدم.



کاربر گرامی جهت اطلاع از زمان پارت بعدی این رمان و دسترسی راحت تر به

پارت های جدید لطفا در کانال و پیج اینستاگرام ما عضو شوید :

## جهت عضویت در کانال تلگرامی و اینستاگرامی ما روی عکس زیر کلیک کنید

( برای عضوین در کانال تلگرامی فیلتر شکن را روشن کنید سپس کلیک کنید )

### عضویت در کانال تلگرامی رمان پلاس

اطلاع از زمان دقیق آپدیت ها / دسترسی سریعتر به پارت های جدید / اخبار سایت و..



### عضویت در پیج اینستاگرام فایل استار

اطلاع از تیزر رمان های برتر / اخبار دنیای رمان / دسترسی به نویسنده رمان ها

